

پاسخ به شعر "الماس ناشکن"

اثر ویلیام پت روت

به نام شبنامه به مجاهدین افغان

ترجمه عبدالرحمان پژواک

هفتم جولای ۱۹۸۴، بیمارستان سبرین، واشنگتن، اتازونی

۱

سلام بر تو ای شاعر ناشناس و بیگانه

ای فرزند کوهسار آتشفشان

که در افق کشور دور خویش، غروب آفتاب

در ورای ستیغ های فروزان کوه آتشیبار

ترا از نشستن خورشید بر روستاهای افغانیان

یاد می دهد

روستاهای که در میان گلها و درختان بلند

ماوای

مردان، زنان و کودکانی بود

که آئین شان

نبرد تنها با طبیعت

و تسلیم تنها به خداست

و اکنون، در میان شعله ها و شررهای گلنار می سوزند

و دودهای آن مانند درختان بالا می گیرند.

هزاران پیکر انسان

که ماوای ارواح پاک و آسمانی بودند
از اندام های خویش جدا افتاده اند
سرهای که جز به سجده خم نمی شدند
دستهای که جز به معابد و مزارع نمی رفتند
همگان در خاکسترهای خویش خفته اند
خاکسترهای که اخگرهای آن جاودان فروزان خواهد بود
و شعله های گرم و فروزان ارواح پیرامون اجسام سرد شان
طواف خواهند کرد.

سلام بر تو ای شاعر ناشناس و بیگانه
که پیام تو در "شبنامه به مجاهدین" که در آن
نبرد پایدار آزادیخواهان افغان را
"الماس ناشکن" می خوانی
سلام من پژواک درودهای است
که به روح ناهید
آن دختر کشورم
آن جوانمرگ شهید فرستاده ای
و به روح
زنان، مردان و کودکانی که
در نبرد حق با باطل،
آزادی با اسارت،
و ناموس با تجاوز،
جان داده اند

ارمغان کرده ای.

۲

می گویی داستان های شما به ما می رسند
اما مانند غبار مجهولی
که باری در کشور شما کوهی بود آتش فشان
و گرد آن بر روی های می نشیند
آری، خاکسترهای شما مژگان ما را گران می سازد
آری، اما:

چنانکه خود می گویی
آنچه از شما به ما می رسد
یک خاکستر سیاسی بیش نیست
سیاستی که مانند سیاست دشمنان آزادی آهنین نیست.

آتشی که از دشمن به ما می رسد
ما را می کشد و تباه می کند
خاکسترهای سیاسی ما را کور می سازد
نمی دانیم سرانجام
دشمن ما را زنده جاودان خواهد ساخت
یا کوری خواهیم بود ناتوان
و اسیر ظلمت های بی پایان؟!
اما نیک می دانیم که:

اگر کانون وجدان بشریت سرد شود

روشنایی کاینات خواهد مرد

و آتشفشان شما

و همه آتشفشان های جهان آزاد خاموش خواهند گردید.

۳

آری

سپاهیانی که بر شاگردان جوان آتش گشودند

افغان بودند

و آری

چنانکه می گویی از تصور و پندار بیرون است

این طعنه شگافنده تر از تیر دشمن،

سوزنده تر از شعاع های مرگبار،

و زهر آگینتر از گازهایست

که روس ها بر ما فرو می ریزند

اما:

هدف ایشان شاگردان نبودند

پیکر انسانیت

سینه کرامت

قلب آزادی و حق انسان بود

چنانکه نمرود به سوی آفریدگار خویش تیر افگند

گژدمانی که مادر شان را می خورند.

۴

نامه هستی ما داستان ازلیت و ابدیت،
کرامت و ناموس ماست
مرقوم قدر، مختوم قضا
متن آن ایمان
و حاشیه آن نخوت
سرگذشت انسان های که سرنوشت شان
در جبین شان ثبت و در دل های شان نقر گردیده است.

۵

ای شاعر ناشناس و بیگانه
که من ترا تنها در کلمات و الفاظ تو می شناسم
کلمات و الفاظی که زبان مادری من و تست
دیگر ترا بیگانه نمی دانم
من و تو زادگان یک پدر و یک مادر هستیم
پدر ما کرامت
و مادر ما آزادیست.

۶

هنگامی که ناهید و خواهرانش در خون خود تپیدند
و در خاک خود خسپیدند
گروهان بیشمار به آسمان نگریستند
گروهی اشک ریختند
گفتی در چشم خدا می گریند

اینان مادران بودند.
گروهی خاموش شدند
نگاه شان در چشمان شان منجمد گردید
گفتی پیکرهای تراشیده از سنگ اند
و با چشمان نابینا دست خدا را می جویند
اینان پدران بودند.
گروهی خشمگین شدند
چون شعله های سوزان آتش های جهانسوز
گفتی خون شان در رگ های غیرت ایزدی می جوشد
اینان جوانان بودند
که در شارستان و خارستان،
در باغستان و تاکستان،
در روستاها و کشتزارها،
در کنار چشمه زارها و رودهای خروشان سر باز،
در مسیر کاریزهای پنهان،
بر سستیغ کوهساران،
بر بام ها و در برزن ها،
بر خاستند و بلند شدند
نه چون فریاد دادخواهان
مانند تکبیر آزادی
چون نعره الله اکبر!

"ای شاعر ناشناس

ای همنوای نواهای دور!

من کشور ترا دیده ام

هنگامی که در عوالم خیال شاعر همسایه و باستانی خویش سیر می کنم

کشوری را می بینم که

مزرع سبز آن "فلک" و "داس" آن ماه نو است

کشور من، آریانا، هفت اقلیم زیبای جهان باستان

آن دیباچه آفرین دیوان کاینات که:

نگارندگان ویدا و اوستا

ریشی ها و سپین تمان آن را بر صفحه گیتی ثبت کرده اند

اما

دیگر علفزار خشکی است بی آب،

که به جای قطره های باران از آسمان بر آن جرقه آتش می بارد."

۸

من بخش خردی ازین مصیبت همگانی هستم

فردی میان همه گروه ها

اشکی در گریستن ها

آوای گنگی در نعره ها

فریاد خموشی در شیون ها

قطره در اوقیانوس عظیم خون های که

منبع آن سرچشمه غیرت خدا

و مسیر آن رگهای حق است که

مانند رودهای خروشان از دریاچه های کرامت انسانی
در قلزم آزادی فرو می ریزند.

۹

ای شاعر ناشناس

تو نوای آزادی هستی فریاد کن!

من علم بردار حق هستم، می جنگم!